



ارکان چهارگانه انسان سازی

نقد و برگزیده‌ای از کتاب ارکان اصولی چهارگانه در انسان سازی
(تعمیم - تربیت - ارشاد - هدایت)

www.ketab.ir

تألیف:

دکتر احمد صبور اردوبادی

سرشناسه: صبور اردوبادی، احمد، ۱۳۰۲ -
عنوان قرارداد: ارکان چهارگانه انسان سازی برگزیده
عنوان و نام پدیدآور: خلاصه و برگزیده‌ای از کتاب ارکان اصولی چهارگانه در انسان سازی (تعلیم - تربیت - ارشاد - هدایت)/احمد
صبور اردوبادی.

مشخصات نشر: تبریز: پرپور، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۲۳۴ص.

شابک: 978-600-7156-84-1

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتاب حاضر برگزیده‌ای از کتاب "ارکان چهارگانه انسان سازی" تالیف مولف است.

موضوع: تربیت خانوادگی

موضوع: Domestic education*

موضوع: کودکان - سرپرستی

موضوع: والدین و کودکان

موضوع: Parent and child

موضوع: کودکان - روان‌شناسی

موضوع: Child psychology

رده بندی کنگره: HQ۷۶۹

رده بندی دیویی: ۶۳۹/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۵۹۰۱۷

hamidparivar@gmail.com

انتشارات پرپور



نام کتاب : ارکان چهارگانه انسان سازی
مولف : دکتر احمد صبور اردوبادی
نوبت چاپ : اول/۱۳۹۸
قطع/تعداد صفحه : وزیری/۲۲۴
شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
چاپ /صحافی : لکلری
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۶-۸۴-۱
قیمت : ۳۰۰۰۰ تومان

نشانی ناشر و مرکز پخش: تبریز - میدان شهرداری - روبروی ایستگاه مترو تلفن: ۰۴۱-۳۵۵۵۵۲۵۰

WWW.TAHABOOK.COM

فروشگاه اینترنتی

فهرست مطالب

عنوان

صفحه

پیشگفتار..... ۵

بخش اول: انسان سازی..... ۱۳

چهار رکن انسان سازی..... ۱۵

اول - تعلیم..... ۱۵

دوم - تربیت..... ۱۷

سوم - ارشاد..... ۲۴

چهارم - هدایت..... ۳۲

هدایت در دین..... ۳۴

از چهل تا تجاهل..... ۳۹

بخش دوم: اصل هدایت..... ۴۵

مقام و موقعیت آیه ششم سوره حمد..... ۴۷

هدایت یک نیاز دائمی..... ۶۶

ارتباط با مبدء..... ۷۰

آب حیات..... ۷۹

محرومیت از هدایت..... ۸۶

شرایط لازم..... ۹۳

مراحل انسان سازی..... ۱۰۱

بخش سوم: نقش نماز..... ۱۰۷

نقش پیشگیری نماز..... ۱۰۹

- ۱۱۶ حال نمازگزار
- ۱۳۲ نقش سوابق در حال نمازگزار
- ۱۳۸ زنده و مرده در فرهنگ دینی

بخش چهارم: نمازگزار حقیقی ۱۴۱

- ۱۴۳ یک نمازگزار نه؟
- ۱۵۰ پیام های عکس العمل امام
- ۱۶۲ دعای بعد از نماز
- ۱۷۴ محبوبیت نمازگزار نه؟
- ۱۹۷ پیام حکیمانه
- ۲۰۸ زیربنای اساسی انسان سازی؟
- ۲۱۸ خلاصه و چکیده «هنر انسان بودن»

پیشگفتار

عنوان «انسان» که تاکنون موضوع بحث اصلی همه ادیان برحق آسمانی بوده است در بسیاری از رشته‌های علوم مختلف مورد بررسی قرار گرفته تا آنجا که در میان علوم نظری و تجربی فرهنگ‌های مختلف عنوان «علوم انسانی» جایگاهی را به خود اختصاص داده به‌طوری‌که رشته‌های فرعی چندی را به وجود آورده است، ولی با این حال اگر گفته شود که هنوز دو مشکل اساسی مربوط به «انسان» ناشناخته و لاینحل مانده مبالغه نشده است چرا که بنابه گواهی وسیع موجود، بر طبق توضیحات مبسوطی که در متن کتاب حاضر می‌آید «انسان‌شناسی» و «انسان‌دانی» به معنی واقعی خود در میان علوم رسمی و غیررسمی جایگاه اصلی خود را پیدا نکرد. یعنی بدینسان که علوم کدائی بتوانند در انسان‌سازی نقش عملی خود را آن‌چنان ایفا کنند که این سه مشکلات ناشی از مجهول‌الهی‌بودن و مجهول‌ماندن ماهیت اصلی و ازلی انسان در همه اعصار و قرون و در تمام شرایط زمانی و مکانی، برطرف شده و جوامع بشری از گرد آمدن انسان‌های وسیع روح، آسایش و آرامش ببینند و از شر آفات جانکاه این همه افراط و تفریط‌ها و خیانت‌ها و جنایت‌ها و جنگ‌های خانمان‌برانداز در امان بمانند عاجز و ناتوان مانده است و آن آرزوی دیرینه ایجاد «دست‌یافته» مثل اینکه برای همیشه به دست فراموشی سپرده شده است و این در حالی است که به اعتبار تعالیم ادیان آسمانی برحق، اصل و نسب اولیه انسان به مقام الوهیت منتهی می‌گردد که نه تنها منشأ هرگونه نقص و عیبی بوده بلکه منشأ هرگونه جمال و کمالی است که در صورت جمع شرایط منضمی به صورت جسته و گریخته آثار آن در رفتار و افکار و اعمال و صفات و حالات و کردها و گفته‌های برخی انسان‌ها به‌وضوح منعکس است و همین امر برخی را نسبت به برخی دیگر برتر و زیباتر جلوه‌گر ساخته و حتی انسان‌هایی را بس دوست‌داشتنی و شایسته هرگونه تعظیم و تکریم می‌نماید یعنی با وجود این همه انحرافات و انحطاطات غیرقابل انکار که در احوال و افکار و اعمال و رفتار و گفتار اکثریت انسان‌ها به چشم می‌خورد و انسان‌های سالم و صالح معدود و محدود - با همان اقلیت نام‌برده - را آزرده خاطر می‌سازد ولی باز هم این چنین نیست که این اکثریت غالب بر

احوال اقلیت ممتاز- حتی در حداکثریت قریب به اتفاق هم - نمی‌تواند کل عالم «انسانیت» را محکوم به فنا و همگی را مطرود و مردود معرفی کند نهایت مشکل اصلی در این است که با وجود این غالبیت اکثریت منحنط ناصالح بر اقلیت شایسته صالح - که از مختصات همه شرایط زمانی و مکانی در طول اعصار و قرون بوده است که ماجرای «از دیو و دد ملولم و انسائم آرزوست» را به وجود آورده - چگونه می‌توان باور کرد که «انسان حقیقی به غیر از این انسان مجازی غالب است» یعنی با تمام این احوال هنوز بسی جای این امید هست که اگر از زاویه معرفت و بصیرت نزم نگریسته و با دایره وسیعی در مقام تحقیق و تفحص برآیند و علل تغییر حال غیرطبیعی انسان را مورد بررسی قرار دهند شاید راه چاره‌های بهتر از آنچه که به دست آمده پیدا شود که متأسفانه اینک در موردی به تعبیر قرآن مجید «... أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» آن گروه چهارپایانند که همراهتر از چهارپایان...^۱ انسان‌هایی تا به سر حد بهائم تنزل کرده و از آن هم پست‌تر می‌شوند

گرچه از ابتدا به توفیق ربانی در هر حال و در هر شرایط زمانی و مکانی مختلف - حتی بدتر از آنچه که بوده و هست - با امیدواری هر چه بیشتر در مقام تحقیق و تجسس برآمده و به نتایجی رسیده‌اند اما از آنجا که راه تحقیق در هیچ موعده‌ای چشم و گوش بسته به نتیجه مطلوب منتهی نمی‌شود و نادیده گرفتن این همه موانع بر سر راه نجات بشریت از دام وحشیت و سببیت (آن هم با وجود امکانات هرگونه ترقی و تعالی برای انسان) شکلی را حل نمی‌کند از این‌رو قبل از ارائه حسن‌نیت یک‌طرفه بدون دلیل، ابتدا می‌بایست شرایط انحطاط و سقوط انسان و شناخت وضع ناگوار موجود در عصر حاضر مروری داشت باشیم.

در بخش ششم جلد دوم کتاب «نگاه پاک زن - و - نگاه‌های آلوده به او» ضمن بحث مبسوطی ابتدا انواع صفات انسان را به دو گروه ذاتی و عارضی تقسیم نموده و صفات عارضی را با سه منشاء غریزی، موروثی و اکتسابی مورد بررسی قرار داده‌ایم و بالاخره تحت عنوان «انسان چرا دوست‌داشتنی نیست؟» این حقیقت تلخ را بیان داشته‌ایم که با توجه به اصل و ریشه خدایی بودن وجود انسان، نمی‌توان صرفاً تحت تأثیر سیر انحطاطی روز افزون عالم بشریت نوع

انسان را ذاتاً متهم به بدسرشتی کرد و با بدبینی به او نگریست و از اصل مهم دیگر یعنی اینکه اصولاً می‌بایست همه انسان‌ها دوست‌داشتنی باشند غافل ماند! هرچند که امروز شاهد عکس قضیه هستیم که چرا انسان‌ها دوست‌داشتنی نشده‌اند؟! حال باید دید چرا چنین شده است که در تفسیر و اثبات این واقعیت مهم تأسف‌آور پیشنهاد نمودیم که هر کسی علاقمند به درک حقیقت امر باشد می‌تواند خود به اصطلاح معروف «آستین‌ها را بالا زده» و در گود این تحقیق وارد شود و به‌دور از هرگونه حبه و بغض و تعصبات مثبت و منفی دیگری در برابر این سوالات پاسخی برای خود پیدا کند و آزادانه و بی‌طرفانه بررسی نموده و ببیند در میان آن همه قوم و خویش و درست‌راشنا و همسایه و همکاری که در محدوده دید و شناخت روابط اجتماعی خود دارد - که مسلماً همه آنها نیز بلکه بیشتر هم می‌رسد - چند نفر می‌شناسد که (در خارج از علائق عاطفی نسبی و احساسی اسود و زیان شخصی که برای خود موضوع دیگری است) از دیدار آنها شاد و خوشحال شده و در از جد و سروری ایجاد می‌کند به‌طوری که عملاً آنها در نظرش دوست‌داشتنی جلوه‌گر می‌شوند و در بز دریابد که چند نفر می‌شناسد که آن قدر دوست‌داشتنی باشند که در مفارقت از آنها حقیقتاً ملال و غمگین می‌شود؟ یعنی آن قدر در دل خود نسبت به آنها احساس مهر و محبت می‌کند که دوری آنها برایش واقعاً قابل تحمل نمی‌باشد؟! حال اگر بتوان چنین افرادی را پیدا کرد قبل از آنکه باید خوشحال باشد که در دور و برش چنین افرادی هم وجود دارند یعنی می‌تواند باور کند که «حقیقتاً انسان ذاتاً موجودی دوست‌داشتنی بوده ولو در همه صدق نکند» هر چند که در میان ده‌ها و صدها نفر کمتر کسی چنین آشنائی داشته باشد و آنگاه دیگران را به خاطر آورده و به این سؤال پاسخ دهد که : «اگر انسان حقیقتاً موجودی دوست‌داشتنی است پس چرا به غیر از یکی دو نفر از میان این همه انبوه جمعیت از خویش و بیگانه، دوست‌داشتنی نیستند؟!»

قریب چهل و چند سال قبل که چاپ اول کتاب «اصالت در هنر» منتشر شد^۱ مباحث مفصلی را دربارهٔ چگونگی امکان تجلی زیبایی روح انسان در قالب هنر از ابعاد مختلف مطرح

۱- چاپ اول کتاب «اصالت در هنر و علل انحراف احساس هنرمند» در سال ۱۳۴۶ از طرف دانشگاه تبریز منتشر گردید که آخرین تجدید چاپش در سال ۱۳۸۹ صورت گرفت.

نمودیم که یکی از آنها هم عبارت بود از مکانیسم و چگونگی سهولت تجلی زیبایی روح در کودک که راز اصلی دوست داشتنی بودن او در آن نهفته است به طوری که در تمام اعمال و رفتار و گفتار و سایر تظاهرات حیاتی او آثار زیبایی درونیش خود به خود متجلی شده و او را محبوب القلوب می کند و متقابلاً علل انهدام تدریجی این تجلیات دوست داشتنی او را مشروحاً بیان داشته و یادآور شدیم که چرا وقتی کودک به تدریج بزرگ شده و از آن حال و عالم از خود بی خبری خارج می شود و به اصطلاح خود را می شناسد (اولین آثار «من» و «منیت» در او ظاهر می شود بی حس خودخواهی در او ایجاد و روبه رشد می رود) دیگر مثل قبل دوست داشتنی نمی شود که دلها را تسخیر نماید و توضیح دادیم که چرا آن تجلیات روحی، دیگر به چشم نمی خورد؟! و نه تنها از ملاحظت و شیرین کاری ها دیگر در اعمال و رفتار و حالات ارادی او یکباره از بین می رود بلکه حتی اگر همان اعمال و رفتار و حرکات و تظاهرات زیبای دوران بی خبری طفولیت را این دسته به میل و اراده خود تکرار کند به جای جذابیت و محبوبیت، منفوریت ایجاد می کند؟! زیرا این دفعه عیاناً به خاطر اینکه همه آنها از روی علم و به اراده کودک و برای جلب نظر دیگران صورت می گیرد، با به وسیله خود شیرین کردن از دوست داشته شدن به وسیله دیگران باز هم لذت ببرد در نتیجه نه تنها آن حال طبیعی تجلیات زیبایی روحی قبلی با آن لطف و صفای باطنی اولیه در حس بی خبری و خود به خودی از بین می رود بلکه با دخالت خودخواهی زشت تر هم می شود و این همان حالتی است که اگر از یک نوجوان خودآگاه - در سنین ۷ و ۸ ساله - سر بزند او را ملامت و طرد کنند و بگویند: «خودت را لوس مکن!» که با درک این واقعیت طبعاً با یک سوال مهمی مواجه شده و می پرسند: «چطور می شود با اندک تغییری در حال و احساس و در حداقل دخالت میل و اراده در کار تجلیات زیبایی روح انسانی در وجود کودک یک دفعه همه چیز وارونه شده و صدو هشتاد درجه تغییر جهت می دهد و آن ملاحظت تبدیل به بدترین و نفرت آورترین حالت غیرقابل تحمل برای بیننده می گردد.

به طور کلی کمتر کسی است که بتواند آثار بقایای این صفای باطن ذات اولیه دوست داشتنی بودن را که نتیجه تجلی آثار زیبایی مطلق به منشاء الهی در روح آدمی است تا سنین بالاتر

حفظ کرده بلکه تا پایان عمر به همراه خود داشته و مانند کودک معصومی دوست‌داشتنی باشد! چرا که حداقل امتیازات به دست آمده در سنین بالا - اعم از امتیاز عقل و علم و اراده و جاه و مقام و مقبولیت در نظر دیگران و امثال آنها - آدمی را به خود مشغول بلکه به خودش می‌پیچد و مانع بروز آن تجلیات دوست‌داشتنی و مایه مجذوبیت دلها در ظاهر می‌شود. این است که ما را طبعاً با این سوال مواجه می‌کند که «چرا انسان دوست‌داشتنی نیست؟» و «چرا با اندک تغییر حال و احساس در نوجوان، آن محبوبیت دوران طفولیت را به منفوریت تبدیل می‌کند» که گرچه پاسخ این سؤال را با اطراف و جوانب موضوع در همان کتاب «اصالت در هنر» مشروحاً پاسخ دادیم^۱، در اینجا از زاویه دید موضوع کتاب حاضر تنها به این اکتفا کرده و این نتیجه کلی و اساسی را می‌گیریم که در حالت اول آثار زیبایی روح انسانی در کودک بصورت بلامانع در تمام احوال و رفتار و حالات این کودک متجلی شده و باعث دوست‌داشتنی شدن او می‌شود. اینک بنابه شرح فوق بالاخره این اصل بسیار مهم و ارزشمند برای ما ثابت می‌شود که: «در حقیقت، انسان در ذات اولیه‌اش بسیار زیبا و دوست‌داشتنی بوده و هست» و در کتاب «نگاه پاک زن و نگاه‌های آلوده به او» پاسخ آن را داده و به استناد شواهد و مدارک چندی هم، از شکوه‌های مشاهیر رنجیده خاطر از عالم انسانی در اثبات این ادعا نقل کرده‌ایم که گرچه نقل همه آنها در اینجا مقدور نیست ولی از نظر علم و آگاهی بیشتر از اوضاع پشت پرده ظاهراً انسان‌نمای کذایی در حاشیه این مقدمه به نمونه‌های چندی از آنها، نه‌الهای مشاهیر عالم علم و ادب - حتی از حضرات انبیاء - اکتفا می‌کنیم^۲.

۱- مرحوم ملا احمد نراقی از کثرت رنجش و دلخوری از دست مردم زمان خود در پایان یکی از آثار نظم خود چنین نتیجه گرفته است:

آدمی که می‌گویند اگر این مردم اند
ای خوشا جایی که در آنجا نباشد آدمی!
و صائب تبریزی می‌گوید:

مرا به روز قیامت غمی که هست اینست
که روی مردم دنیا دوباره باید دید!

و مولوی هم می‌گوید: کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست! و در ردیف الملاحم بر جای مانده از حضرات معصوم این وصف حال از حضرت ختمی مرتبت حضرت محمد (ص) نقل شده است که: بر مردم زمانی پیش می‌آید که اگر نام کسی را بشنوی بهتر است روی او را ببینی و اگر رویش را ببینی بهتر است از اینکه او را ببازمایی، زیرا اگر او را ببازمایی بر تو حالات شگفت‌آور را آشکار می‌سازد.

بنابراین آنچه را که امروزه ما به نام «انسان» می‌شناسیم غیر از آن «انسان» است که وقتی از آفات تحمیلات موروثی و اکتسابی در امان مانده و بر مبنای آن ملکات فاضله و همراه با مواهب اعطایی خدادادی قدم به این جهان گذاشت موجودی بسیار زیبا و دوست‌داشتنی بوده است اما در شرایط امروزی چطور؟!



مسئله آن دسته از اهل تحقیق و مطالعه که از آثار و تألیفات قبلی نگارنده آگاه بوده و کم و بیش نظرات اصلاحی خود این آثار را مورد مرور قرار داده‌اند به خوبی مستحضراند که یک سوم از پنجاه جلد تألیفات منتشر شده نگارنده در زمینه مسائل انسان و در حیطه «علوم انسانی» قرار دارد. نهایتاً به غیر از آن سبک رایج درسی و بحث کلاسیکی و مکتبی است که نه کاری با احوالات انحرافی، به‌همه دارد و نه تصمیم جدی عملی برای «انسان‌سازی» واقعی، بلکه برای خود عالمی است بس شوش آید و دلگشا (۱) که فقط درس می‌دهد و غمی هم از انحرافات و انحطاطات روحی جوامع هم به دل راه نمی‌دهد! و از این‌روست که هنوز مجال پیاده کردنش در متن جامعه وجود ندارد.

همان‌طوری که در کتاب «زیربنای تربیتی و اخلاقی انسان» نیز یادآور شده‌ایم اگر واقعاً این علوم انسانی در تعلیم و تربیت و ارشاد عملی جامعه نقش داشتند قبل از همه می‌بایست خود فارغ‌التحصیلان این ردیف دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها و همه ما که مدعی تربیتی از هر قبیلی نمونه‌های زنده انسان و همه‌شان دوست داشتنی بوده و با اعمال رفتاری و صفات و حالات و انواع حسنات جاریه خود (و نه با گفته‌ها و نوشته‌های بی‌اثرشان) به تمام عیاری (یا به نسبتی) از انسانیت باشند و دیگران را با عمل (حتی با حضور خود یعنی با دوست داشتنی بودنشان) همه را به زبان حال دعوت به عالم انسانیت کنند و فراموش نکنیم که یکی از وسایل جلب و جذب صاحبان دل‌های پاک به عالم دین همان دوست داشتنی بودن حضرات پیشوایان ادیان آسمانی بوده است البته برای آنهایی که از درک آن عاجز نبوده و از اهلان بودند نه نااهلان! و مثلاً همین فارغ‌التحصیلان «دانشکده علوم تربیتی» می‌توانستند خود یکی از

مجسمه‌های اخلاق و نمونه‌هایی از یک انسان کامل یا دوست‌داشتنی به‌شمار روند. ولی آیا حقیقتاً این چنین است؟! هر کسی می‌بایست برای خود جوابی پیدا کند!

تألیفات قبلی نامبرده هر کدام در جهت حل یک دسته از مشکلات مورد ابتلاء انسان‌ها - اعم از شرقی یا غربی، دیندار یا بی‌دین و ... - به رشته تحریر درآمده به امید اینکه در حد توان نقش مفید و سازنده‌ای در بهبود وضع زندگی آشفته فردی و اجتماعی امروزی داشته باشند که جهت اطلاع از سابقه امر (برحسب تاریخ) و به عنوان حاشیه، فهرستی از برخی از آنها با ذکر تاریخ چاپ اول هر کدام^۱ به استحضار می‌رسد تا نشان دهنده سابقه آغاز برنامه انسان‌سازی عملی در تألیفات گذشته باشد تا مطالب کتاب حاضر در خارج از رشته تخصصی درس دانشگاهی غیرمنتظره تلقی نشود و دست‌آویز بهانه‌جویان دین‌ستیز قرار نگیرد که سرتاسر مباحث کتاب حاضر - پس از ذکر کلیاتی به عنوان حضور ذهن - حول محور نقش «انسان‌سازی» دین و اختصاصاً «تماز واجد شرایط» در می‌گردد و زمانی اقدام به تألیف این کتاب می‌گردد که قبلاً به گواهی تألیفات منتشر شده در زمینه اخلاق، انسان و انسان‌سازی (ضمن مطالعات و بررسی‌ها و تجربیات) گام‌های مؤثر اولیه به توفیق ربانی برداشته شده و تألیف کتاب حاضر به‌طور اتفاقی و بدون حضور ذهن و سوابق ممتد قبلی صورت نمی‌گیرد.

۱- اصالت در هنر ۱۳۴۶ شمسی از نظر پیشگیری انحرافات هنرمندان متحرک از طر اعتیادات - معماری عادت ۱۳۴۸ شمسی در ترک عادات و بدعت‌های مضر و حفظ عادات مفید - هنر انسان بود ۱۳۵۳، اختصاص یافته به بیان شدت قبح و زیان‌های اسارت در «خود و خودخواهی» و راه‌های عملی نجات از قید اسارت در «خودخواهی» که منشاء همه رذایل اخلاقی و این همه جرم‌ها و جنایت‌ها و جنگ‌ها و خونریزی‌ها است - زیربنای تربیت و انسان‌سازی ۱۳۵۸، در تعریف اصولی تربیت بر مبنای پرورش و تقویت استعدادهای مفید و مثبت تا بسرحد کمال ممکن - درمان با تضعیف و مهار استعدادهای مضر و منفی تا بسرحد انهدام - اعتیاد به الکحل ۱۳۵۱ - گسترش جهانی اعتیاد به مواد مخدر ۱۳۵۱ - سیگار و تندرستی ۱۳۵۸ - مواد مخدر: سلاح جهانخواران ۱۳۶۳، که از طرف وزارت بهداشت و درمان منتشر و شامل ترندهای استعمارگران در ملل شرق - بهای یک نگاه ۱۳۶۴، ابتلائات چشم‌چرانی مرد و نقش آن در ایجاد مشکلات امنیت برای زن - نگاه پاک زن - و - نگاه‌های آلوده به او؟! ۱۳۶۴، در محرومیت زن سالم و پاکدامن از نعمت امنیت در جوامع از دست مرد لاقید به دین و اخلاق - قداست ذاتی در زن ۱۳۸۵، در معرفی ذات پاک اولیه زن سالم و نقد کامل همه تبلیغات منفی و بدنام کردن زن - شخصیت حقیقی زن ۱۳۸۷، در معرفی شخصیت حقیقی زن هم برای مرد که زن را تنها از ورای میل جنسی ننگرد و از مواهب خدادادی دیگرش بی‌بهره نماند و هم برای خود زن که خود را درست بشناسد و تحت تأثیر القائیات گمراه کننده تمدن فاسد غرب از اعتماد به نفس مطمئن محروم نشده و قداست ذاتی و مواهب عاطفی خود را ارزان نفروشد و بالاخره هر یک یک این تألیفات از جهاتی نقش انسان‌سازی را برعهده گرفته‌اند.

در این کتاب ابتدا نظر کلی داریم به نقش سه اصل یا سه رکن اصلی اولیه انسان سازی یعنی «تعلیم» و «تربیت» و «ارشاد» که چون در این زمینه ها برخی آثار نوشتاری یا گفتاری تا حدودی حق مطلب را ادا کرده اند از این رو نیازی به شرح تفصیلی نبوده و فقط به عنوان مقدمه ای بر اصل موضوع به طور اجمالی اشاره کرده و سپس به خود مسئله «هدایت» می پردازیم که بندرت و بسیار کم - بلکه از جهاتی هیچ - مورد عنایت و بحث و بررسی اصولی قرار نگرفته است و از آنجا که آرزو و علاقه حقیقی انسان سازی واقعی تاکنون به غیر از تعالیم آسمانی در هیچ فرهنگ و تمدن و یا هیچ مکتب و مسلک ساخته عقل و فکر و میل و هوس انسانی سابق نداشته و نه تنها مطرح نشده بلکه اساساً در خارج از حیطه عقل و فکر و برنامه ریزی های خاص - پنهان نادرست - کذائی شان بوده و هست، از این رو گفتار حاضر تنها مبتنی بر اصول و مریز - فرهنگ دینی اسلام اختصاصاً با محوریت یکی از مهم ترین فرائض دینی یعنی «نماز» تدوین شده تا اخیر علاقمندان قرار می گیرد که خود خلاصه و برگزیده ای است از اصل کتاب (با شرح و بسط کامل) و به علت افزایش حجم مطالبی در خارج از ظرفیت و حوصله عموم تعدادی از مباحث آن (بالغ بر سه بحث) از کتاب حاضر حذف و به انتشار نسخه کامل آن موکول گردید.